

کودک رشد ۹



وزارت آموزش و پرورش
سازمان پژوهش و برنامه‌ریزی آموزشی
دفتر انتشارات و فناوری آموزشی
www.roshdmag.ir

ماهنامه‌ی آموزشی، تحلیلی و اطلاع‌رسانی
ویژه‌ی پیش‌دبستانی و دانش‌آموزان پایه‌ی اول ابتدایی
دوره‌ی بیست و هفتم • شماره‌ی پی در پی ۲۲۶ • سال ۱۴۰۰ • ۱۶ صفحه • ۲۹۰۰۰ ریال



به نام خدای بخشنده و مهربان

سلام خدا بر حضرت محمد (ص) و خانواده‌ی پاک او

کودک رشد



وزارت آموزش و پرورش
سازمان پژوهش و برنامه‌ریزی آموزشی
دفتر انتشارات و فناوری آموزشی

رشد کودک • شماره‌ی ۹

ماهنامه‌ی آموزشی، تحلیلی و اطلاع‌رسانی
ویژه‌ی پیش‌دبستان و دانش‌آموزان پایه‌ی اول ابتدایی

دوره‌ی بیست و هفتم • ۱۴۰۰
شماره‌ی پی‌درپی ۲۲۶

مدیر مسئول: محمد ابراهیم محمدی

سرمدیر: مهری ماهوتی

مدیر داخلی: مریم سعیدخواه

شورای برنامه‌ریزی: مهری ماهوتی (سرمدیر)، مریم

اسلامی (کارشناس شعر)، مجید راستی (کارشناس قصه)

ناظر هنری: کوروش پارسائزاد

طراح گرافیک: روشنگر فتحی

ویراستار: روشنگر بهاریان‌نیکو

نشانی: تهران، خیابان ایرانشهر شمالی، شماره‌ی ۲۶۸

دفتر انتشارات و فناوری آموزشی

صندوق پستی: ۶۵۸۸-۱۵۸۷۵، تلفن: ۰۲۱-۸۸۴۹۰۲۳۰

خوانندگان رشد شما می‌توانید قصه‌ها، شعرها، نقاشی‌ها و مطالب خود را

به مرکز بررسی آثار مجلات رشد به نشانی زیر بفرستید:

نشانی: تهران، صندوق پستی: ۶۵۶۷-۱۵۸۷۵

تلفن: ۰۲۱-۸۸۳۰۵۷۷۲

دورنگار: ۰۲۱-۸۸۳۰۱۴۷۸

تلفن امور مشترکین: ۰۲۱-۸۸۸۶۷۳۰۸

رایانامه: Koodak@roshdmag.ir

وبگاه: www.roshdmag.ir

چاپ و توزیع: شرکت افست

تصویرگر روی جلد: نسیم بهاری

تصویرگر سرکلیشه‌ها: میثم موسوی

تصویرگر صفحه‌ی فهرست: سولماز جوشقانی

صدا: سمیه انوری‌زاده، احسان مهرجو

۱. بیادعا کنیم!

۲. زود برو ویزو!

۳. چند قدم تا برکه

۴. شعر

۶. کی آب را خورده؟

۸. دُکمه‌ی پرنده

۹. ماسک لب‌خند

۱۰. جیک جیکی حالت چطور؟

۱۲. قُلک جغدی

۱۳. آواز بخوان!

۱۴. تمیز باش

۱۵. بازی و سرگرمی

۱۶. کاغذ و آب

۱۴ خرداد رحلت امام خمینی (ره)

امام خمینی (ره) بچه‌ها را دوست داشتند.
همیشه می‌گفتند: «بچه‌ها به خدا
نزدیک‌ترند.»



بعضی از مطالب مجله به صورت صوتی یا تصویری در دسترس
شماست. کافی است تصویر QR-code را با گوشی هوشمندتان
بخوانید. برای این کار می‌توانید از یک نرم‌افزار رایگان مانند
QR code reader یا QR code scanner استفاده کنید.



بیا دعا کنیم!

• تصویرگر: سولماز جوشقانی

سلام دوست خوبم
خیلی حیف شد. یک سال گذشت، اما تو به مدرسه‌ی واقعی نرفتی. نتوانستی با
همکلاسی‌هایت بازی کنی، بخندی و خوراکی‌ات را با آن‌ها نصف کنی.
هر روز لباس مدرسه نپوشیدی و خودت را توی آینه ندیدی که چه قدر قشنگ و
دوست‌داشتنی شده‌ای.

حیف شد. مدرسه‌ها باز نبود تا گروهی بازی کنید و ببینید چه مزه‌ای دارد.
بیا دعا کنیم زودتر ویروس کرونا از بین برود تا بچه‌های دنیا دوباره به مدرسه
بروند. تو و دوستانت دست هم را بگیرید و با هم شعر «بوی ماه مدرسه» را بخوانید.

مهری ماهوتی





• کالر ژوبرت
• تصویرگر: عاطفه ملکی‌جو

زود برو ویزو!

«ویزو» مگس کوچولویی بود که حوصله‌اش سر رفته بود. از پنجره رفت توی قصر پادشاه. یک مگس دیگر دورِ سر خلیفه ویزو می‌کرد. پادشاه عصبانی شد. چند بار روی صورت خودش زد، مگس پرید، ولی دوباره برگشت. امام صادق^(ع) آنجا بود. پادشاه پرسید: «ای پسر پیامبر^(ص)، خدا چرا مگس را آفریده؟»

امام^(ع) گفت: «برای این‌که آدم‌های زورگو را کوچک کند.»
ویزو شنید، ولی معنی‌اش را نفهمید. پَر کشید و رفت پیش مامانش، همه را تعریف کرد و پرسید: «آدم‌های زورگو چطوری کوچک می‌شوند؟»
مامان مگس خندید و گفت: «وقتی می‌فهمند که گاهی زورشان به یک مگس هم نمی‌رسد.»

ویزو گفت: «چه خوب! پس اجازه می‌دهی من هم برای خلیفه‌ی زورگو ویزو کنم؟»
مامان مگس با لبخند گفت: «بله، زود برو ویزو!»





● مریم عاطفی
● تصویرگر: ثنا حبیبی راد

پنر قدم تا برکه

فیل گفت: «هوا گرمه. ده قدم جلوتر یه برکه هست، بیا بریم آب بازی.»
میمون و فیل راه افتادند. فیل ده قدم شمرد و گفت: «آخ جون، برکه!»
میمون بیست قدم شمرد و گفت: «تا برکه بیست قدم بود، تو به من دروغ گفتی!»
فیل گفت: «نه، من دروغ نگفتم.»
میمون گفت: «پس سواد نداری، شمردن بلد نیستی.»
فیل گفت: «بلدم.»
میمون گفت: «پس برکه راه رفته و دورتر شده!»
فیل گفت: «برکه که راه نمی ره.»
یکهو صدای هاهایا آمد. لاک پشت همین طور که می خندید، سرش را از لاکش بیرون آورد و شروع کرد به قدم برداشتن و شمردن. قدم بیستم را که شمرد، تازه نزدیک برکه رسیده بود. فیل و میمون پرسیدند: «چه جوری شد؟»
لاک پشت گفت: «از آنجا که بودیم تا برکه، ده قدم فیل، بیست قدم میمونی و سی قدم لاک پشتیه.»
سه تایی خندیدند و گفتند: «حالا دیگه وقت آب بازیه.»
بعد با هم پریدند توی برکه.





شهر ما

● مهری ماهوتی

در مسجدِ زیبای خرمشهر
صد یادگاری از شهیدان است
پهلوی قابِ عکسِ بابایم
عکسِ قشنگی از عمو جان است

بابایم اینجا توی خرمشهر
مثل عمو جان سخت می‌جنگید
تا این‌که خرمشهر، شهر ما
آزاد شد، لبخند زد، خندید

۲۲ خرداد: تولد حضرت معصومه (س)

روزِ دختر

● محبوبه صمصام شریعت

یک هدیه‌ی خیلی قشنگ
در دست‌های مادر است
آن را به دستم می‌دهد
امروز روز دختر است



● تصویرگر: فریبا اصلی



سوم خرداد: آزادسازی خرمشهر



ورزشکار

● مریم هاشم‌پور

باد که می‌آد با های و هو
درخت‌ها خِش خِش می‌کُنن
دست‌هاشونو تَکون می‌دَن
مثل ما ورزش می‌کنن

درخت‌ها که راه نمی‌رن
با ریشه تو آب و گِلَن
این‌جوری ورزش می‌کُنن
همیشه سبز و خوش‌گِلَن

شام کلاغ

● سمیه بابایی

خدایا کِرمِ خاکی
رسیده پیش پایم
نمی‌داند کلاغی‌ست
میان شاخه‌هایم



تو کاری کن که اصلاً
کلاغ او را نبیند
برای شامش از من
دوتا گردو بچیند



کی آب را خورده؟

ماهک از پشت پنجره، حیاط را نگاه کرد.

سروصدای گنجشک شنید. از توی حیاط نبود، از توی دفترش بود. با تعجب گفت: «من که هنوز چیزی نکشیده‌ام!» یک دفعه گنجشک آمد و گفت: «جیک جیک جیک... آب را کی خورده؟»



ماهک دوید پیش گنجشک و دید حوض پر از آب، خالی شده است.

ماهک با صدای بلند گفت: «آهای! کی آب را خورده؟»

خروس بدو بدو آمد و گفت: «قوقولی قوقو! من که نخوردم.»

گربه آمد. بره آمد. گاو آمد. مرغ و جوجه‌هایش آمدند. سروصدا بلند شد: «میومیو...»

بع بع... ماع ماع... قدقد... جیک جیک جیک...

ماهک پرسید: «کی آب را خورده؟»

گربه گفت: «من که نخوردم.»

بره گفت: «من هم که نخوردم.»

گاو گفت: «من هم همین طور.»

مرغ و جوجه‌ها هم

گفتند: «ما هم که نخوردیم.»





ماهک دور حوض چرخید و نگاه کرد. یک دفعه خندید و گفت: «فهمیدم. آب خودش رفته!»

چشم همه از تعجب گرد شد! با هم گفتند: «آب رفته؟ چه طوری؟»
ماهک کنار حوض را نشان داد و گفت: «حوض از اینجا ترک خورده و آبش رفته.»

ماهک تندی حوض را درست کرد و بقیه
دویدند و از رودخانه آب آوردند، حوض را پر از
آب کردند و همه مشغول
خوردن آب شدند.

ماهک خوشحال بود که
حیوانات آب دارند و تشنه
نمی‌مانند.

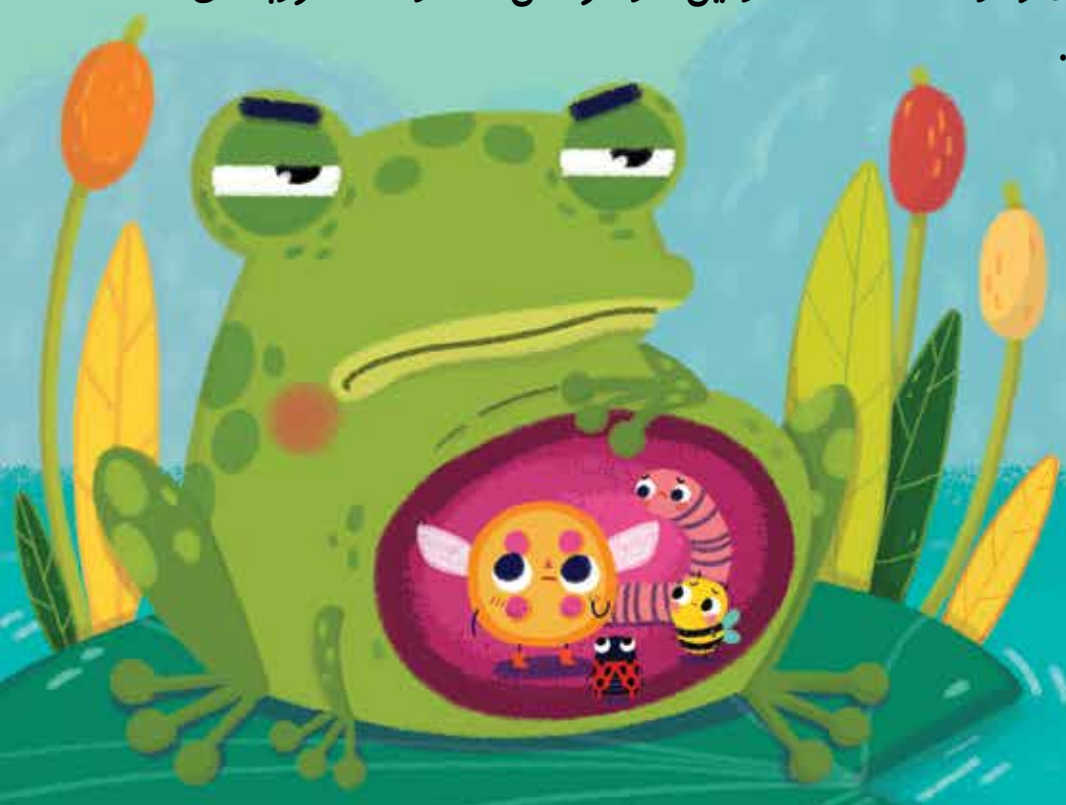




دُکمه‌ی پَرِنده

● عباس عرفانی‌مهر
● تصویرگر: نرگس جوشش

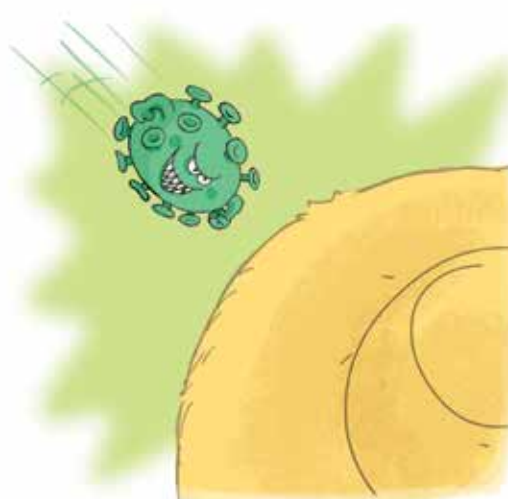
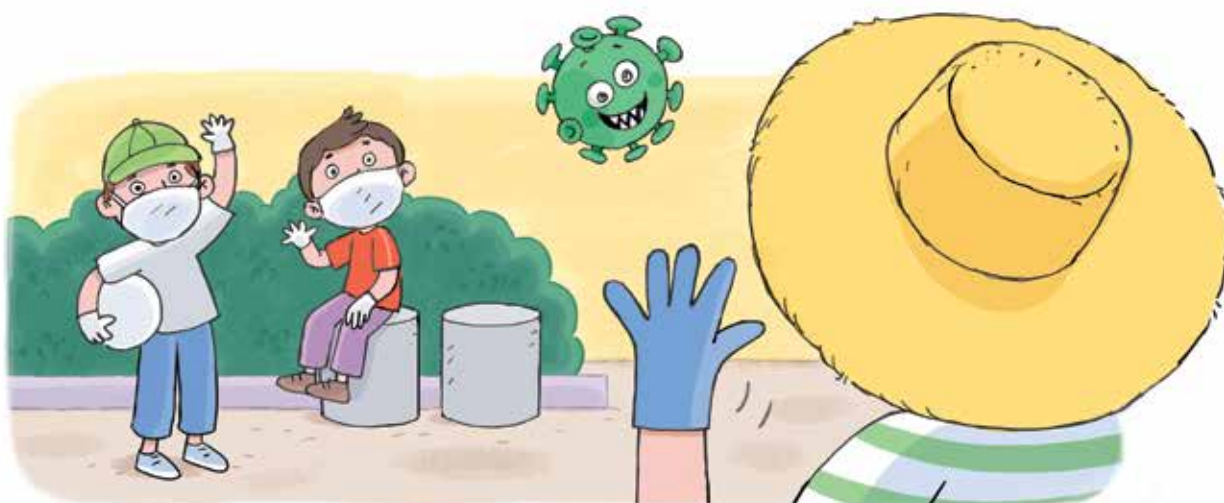
یک روز دُکمه قِلِ قِل رفت گردش. رسید به یک پری افسانه‌ای. پری گفت: «یک آرزو کن.» دُکمه با خوشحالی گفت: «به من بال بده. بال تور توری.» پری یک جُفت بال به دُکمه داد. دُکمه پَرید هوا. پایین و بالا. رسید به قورباغه. قورباغه گفت: «چه حشره‌ای، چه چیزی! برای شکمم عزیزی! الان قورتت می‌دم، هورتت می‌دم.» دُکمه گفت: «مگه پشه‌ام؟ مگسم؟ خرمگسم؟ من دُکمه‌ام. ببین!» قورباغه گفت: «هرچه هستی باش! من گرسنه‌ام.» و دُکمه را قورت داد. دُکمه تالاپ افتاد توی شکم قورباغه. شکم قورباغه پُر از حشره بود. حشره‌ها گفتند: «آهای تو بلدی ما را از شکم این قورباغه نجات بدهی؟» دُکمه چشم‌هایش را بست و فکر کرد. دلش برای حشره‌ها سوخت. قِلِ قِل از این‌ور دوید، رفت به آن‌ور. از این‌ور به آن‌ور. قورباغه قلقلکش آمد. بالا پرید، پایین پرید. دلش پیچ‌پیچی شد. دهانش را تا ته باز کرد. داد زد: «بفرمایید بیرون بابا نخواستیم.» حشره‌ها پَریدند بیرون و آزاد شدند. دُکمه از این کار خوشش آمد. رفت تا قورباغه‌ی دیگری قورتش بدهد.





• حبیب یوسفزاده
• تصویرگر: لاله ضیایی

ماسک لبخند





جیک جیکی حالت چطوره؟

بازیگرها: گنجشک، خرگوش، خرس، سنجاب.

(جیک جیکی مریض است و ناله می کند. لانه اش به هم ریخته است. خرگوش و خرس بایک سبد هویج و یک کوزه عسل وارد می شوند.)

خرگوش: «سلام جیک جیکی!»

خرس: «جیک جیکی حالت چطوره؟»

گنجشک: «سلام، چرا زحمت کشیدید؟»

خرگوش: «بیا، برات هویج آوردم.»

خرس: «من هم برات عسل آوردم. حتماً خیلی گرسنه ای.»

گنجشک: «خیلی ممنون که برام هویج و عسل آوردید، ولی... ولی من که...»

خرس: «وای! بخور دیگه... بذار زودتر حالت خوب بشه.»

خرگوش: «بخور جیک جیکی، خیلی تازه و آبداره.»

سنجاب: «سلام! وای، من دیر رسیدم! حالت چطوره جیک جیکی؟»

(سنجاب بایک ظرف پر از دانه وارد می شود.)



گنجشک: «کمی بهترم سنجاب جون.» (سنجاب ظرف دانه‌ها را به او می‌دهد.)
سنجاب: «بیا بخور. می‌دونم خیلی گرسنه‌ای...»
گنجشک: «آره، خیلی گرسنه بودم... ممنونم...» (گنجشک دانه‌ها را می‌گیرد و می‌خورد. خرس و خرگوش ناراحت می‌شوند.)
سنجاب: «چی شده؟ چرا ناراحتید؟»
خرگوش: «از جیک جیکی پپرس! هویجی رو که براش آورده بودم نخورد.»
خرس: «چرا عسل من رو نمی‌گی؟ اون رو هم نخورد!»
سنجاب (می‌خندد): «آخه غذای جیک جیکی دونه است.»
خرس و خرگوش: «ای وای! ما اشتباه کردیم. حالا چی کار کنیم؟»
سنجاب: «بیایید با هم لونه‌ی جیک جیکی رو تمیز کنیم.»
خرس: «بعد هم می‌ریم و دونه جمع می‌کنیم. قبوله؟»
خرگوش و سنجاب: «قبوله!»





قلبِ بُغدی

وسایل لازم: مقوّا یا کارتن، قیچی، چسب، کاغذ رنگی، قلم مو

۱. یک کارتنِ مقوایی برمی داریم و روی آن یک مقوای رنگی می چسبانیم و قسمت بالای کارتن را به اندازه ای که سیّگه و اسکناس از آن رد شود، بُرش می زنیم.
۲. با یک رنگ دیگر، مُستطیلی به جای سرِ جغد می چسبانیم.
۳. یک دایره از مقوای رنگی دیگری می بُریم و آن را دونیم می کنیم و به دو طرف بدن جغد می چسبانیم.
۴. دو تا دایره بُرش می زنیم و به جای چشمِ جغد می چسبانیم.
۵. دو تا سه گوش می بُریم و به دو طرف سرِ جغد می چسبانیم.
۶. حالا می توانیم با ماکارونی تزئینش کنیم.

عکاس: اعظم لاریجانی

آمنه شکاری



۱



۲



۳



۴

قُلّکِ جغدِ ما آماده است،
پول هایتان را در این قُلّکِ
پَس انداز کنید.



آواز بخوان!



قصه‌های دیدنی

● فرزانه فراهانی

● تصویرگر: گلنار ثروتیان



همین جابمون.
برای ما آواز بخون!

۲



چه پرندوی قشنگی!

۱



حالا دوباره خوشحال می‌شه!

۴



۳



چیک جیک!

۵



● لاله جعفری ● تصویرگر: نسیم بهاری

تمیز باش

چسبولانکا یک گلوله‌ی چسبی بود که داشت چسب‌هایش را سفت می‌کرد. یک‌هو جامدای را دید که دستمال برداشته تا خودش را تمیز کند.

چسبولانکا گفت: «اوه، اوه، دستمال! تا حالم به هم نخورده، باید یک کاری بکنم.»
تُندی یک مشت منجوق و پولک خُرد و شکسته چسباند به خودش و پَرید سر راه جامدای. جامدای گفت: «وای تو دیگه کی هستی؟»

چسبولانکا ناله‌ای کرد و گفت: «من ستاره‌ی ستاره‌ها بودم. از همه بیشتر برق می‌زدم، اما یک شب خواستم خودم را تمیز کنم، بین چه بلایی سرم آمد. همه جایم شکست. ستاره‌ی خرد و شکسته شدم. وای بروم که وقتی دستمال می‌بینم، زهره‌ترک می‌شوم.» و تندتند رفت.

جامدای با خودش گفت: «خوب شد دیدمش.» و دستمالش را انداخت زمین، اما یک‌هو جلوتر، چند تا پولک شکسته روی زمین دید که برق می‌زدند. رَدّ آن‌ها را گرفت و به چسبولانکا رسید که هنوز دو تا منجوق روی سرش بود. خنده‌ای کرد و گفت: «کَلک خان! می‌دانستی که دیگر چَسَبَت خوب نمی‌چسباند؟»

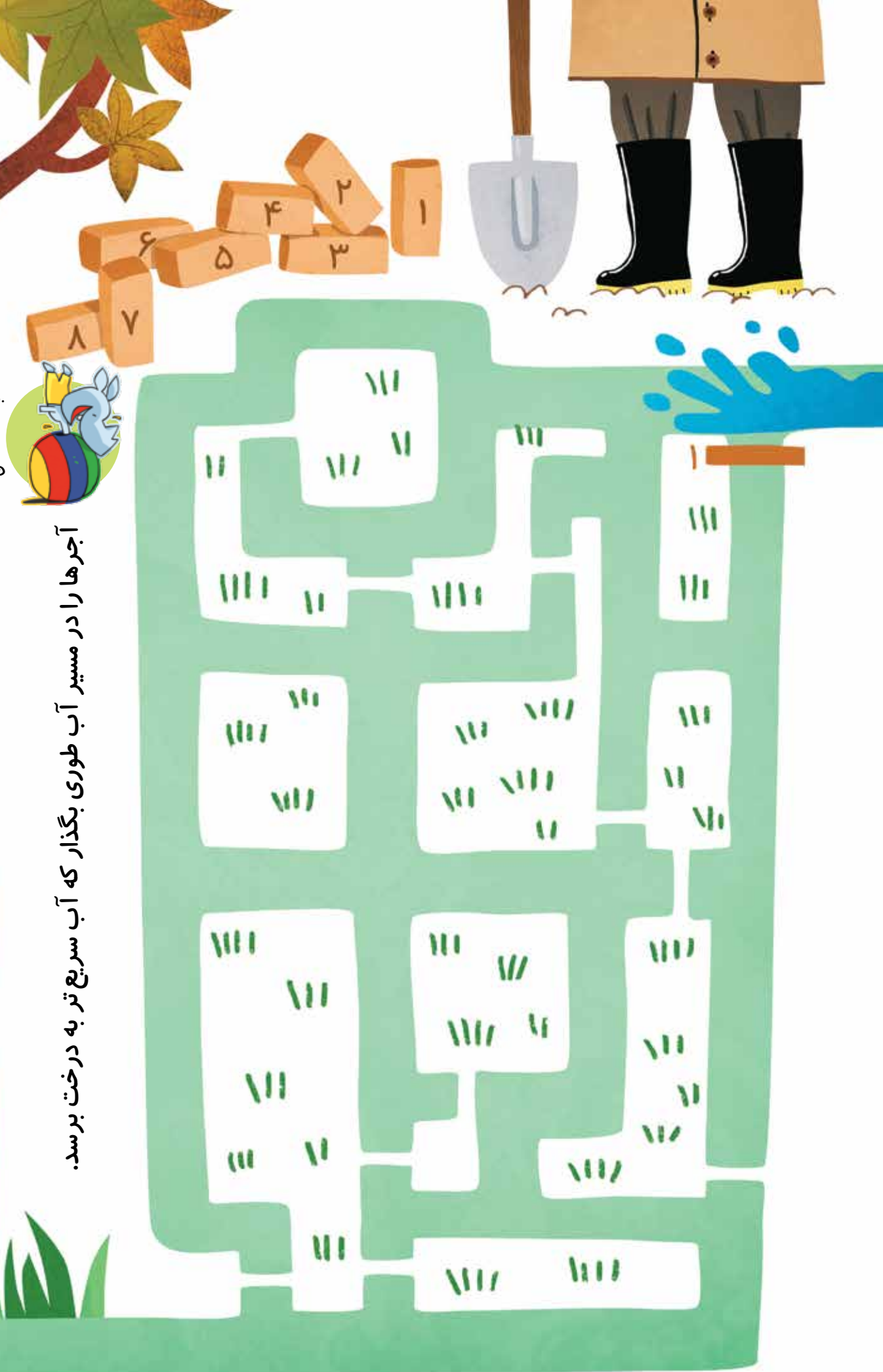
چسبولانکا تازه پشت سرش رَدّ منجوق و پولک‌ها را دید. یک‌هو چسبیل چسبیل لرزید و گفت: «نه جون شما، نمی‌دانستم.» و فقط دوید.



بازی، سرگرمی

آجرها را در مسیر آب طوری بگذار که آب سریع تر به درخت برسد.

• طرح و اجرا: مرتضی رخصت پناه



کاغذ و آب

کتاب کار تازه

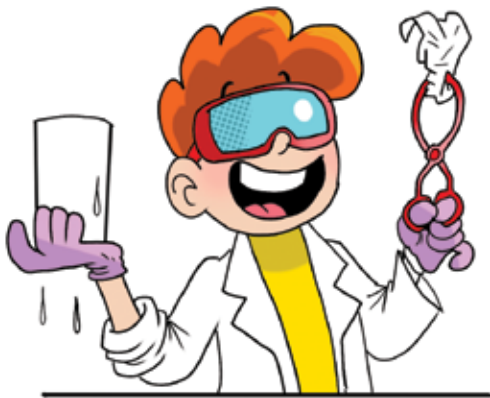


وسایل لازم: کاسه‌ی بزرگ پلاستیکی. لیوان شیشه‌ای. کاغذ.



۲. حالا لیوان را سروته کن و مستقیم داخل کاسه‌ای قرار بده که پُر از آب کرده‌ای.

۱. کاغذ را کاملاً مُچاله کن و ته لیوان بگذار. دقت کن وقتی لیوان را برمی گردانی، کاغذ ته لیوان بماند و نیفتد.



۴. کاغذی که ته لیوان بود خیس نشده است.

۳. چند لحظه بعد لیوان را از کاسه‌ی آب بیرون بیاور. مواظب باش موقع بیرون آوردن لیوان، آن را کج نکنی.

روپی و قارقاری



#یک_درجه_کمتر



فردایی بهره‌مند از گاز

آسمانی آبی

ایرانی سبز و پاک



بچه‌های عزیز،

آیا می‌دانید اگر دمای محیط را یک درجه، فقط یک درجه، کم کنیم می‌توانیم کلی در مصرف گاز صرفه‌جویی کنیم و این نعمت خدادادی را برای نسل‌های آینده‌ی ایران حفظ و نگهداری کنیم. یادمان باشد با رعایت نکات ایمنی در مصرف گاز طبیعی مراقب سلامتی خود و خانواده‌هایمان باشیم.

